

زندگی نامه، دفاع نامه و وصیت نامه

خسرو گل سرخی

به کوشش : سایت mzadkz.com

تدوین : شیرین خاک پور

با همکاری دایرکتوری دانلود کتاب های الکترونیکی

Ghafaseh.4shared.com





خسرو گلسرخی، «عبدالحسین»، شاعر و نویسنده‌ی مردمی و از چهره‌های شاخص مبارز چپ‌گرا در برابر رژیم پهلوی در دهه‌ی ۵۰ است.

نام پدر: قدیر، کارمند عدلیه، وفات: ۱۳۲۴ ه.ش.

نام مادر: شمس الشریعه وحید، وفات: ۱۳۷۴ ه.ش.

نام همسر: عاطفه گرگین

نام فرزند: دامون

زادروز: ۱۳۲۲ / ۱۱ / ۲ در شهر رشت

اعدام: ۱۳۵۲ / ۱۱ / ۲۹ در میدان چیتگر تهران - جوخه‌ی آتش

جرم: شرکت در طرح گروگانگیری ولیعهد شاه و عقاید مارکسیست - لنینیستی

محل خاک‌سپاری: قطعه‌ی سی و سه بهشت زهرا



قدیر گلسرخی، پدر خسرو

وی پدرش را در سن یک سال و نیمی از دست داد. مادرش پس از مرگ همسرش، او و برادر دو ساله اش - فرهاد - را نزد پدرش علامه شیخ محمد وحید خورگامی که در قم می‌زیست برد. مرحوم وحید روحانی مبارزی بود که در کنار میرزا کوچک‌خان جنگلی در نهضت جنگل جنگیده بود و در محضر

علمایی همچون «آخوند خراسانی» و «آقا ضیال‌الدین عراقی» درس خوانده بود. بالطبع هنوز هم همان روحیه‌ی مبارزه در وجودش بود. خسرو توسط چنین مبارزی تعلیم دید و تحت تاثیر نظرات او قرار گرفت. حتی شعرهایی به نام جنگلی‌ها و دامون در این رابطه گفت (دامون به معنی پناهگاه و انبوهی سیاهی جنگل است).



خسرو گلسرخی دبیرستان حکیم نظامی - ۱۳۳۷ -

قم



در سال ۱۳۴۱ ه.ش. پدر بزرگش فوت کرد. آن زمان خسرو دوران تحصیل ابتدایی را در مدرسه‌ی «حکیم سنایی» و دوران دبیرستان را در مدرسه‌ی «حکیم نظامی» به پایان رسانده بود و بعد از فوت پدر بزرگش می‌بایست چرخ معاش خانواده را بگرداند. او به همراه مادر و برادرش، فرهاد، به تهران آمدند و در خانه‌ای کوچک در محله‌ی «امین حضور» سکنی گزیدند. او روزها کار می‌کرد و شب‌ها درس می‌خواند.

خسرو گلسرخی، رشت، ۱۳۴۱

خسرو در این سال‌ها از ادبیات نیز غافل نبود؛ در این سال‌ها اشعار و مقالات و نقدهای بسیار بر آثار ادبی از سوی او با نام‌های غیر واقعی و مستعاری چون دامون - خ، گ - بابک رستگار - افشین راد - خسرو کاتوزیان به چاپ رسید

خسرو از حدود سال‌های ۱۳۴۴ ه.ش. علاوه بر کار مستمر در روزنامه‌ی آیندگان و پس از آن در سرویس هنری روزنامه‌ی کیهان، با نشریاتی چون؛ «اطلاعات»، «نگین»، «بازار رشت»، «فردوسی»، «پرچم خاور میانه»، «بررسی کتاب»، «گزارش کتاب» و جنگ‌های ادبی مانند؛ «صدا (خرم آباد)»، «سه‌پند (تبریز)»، «چاپار»، «نمونه»، «فصل‌های سبز»، «پویا» و «امسال» نیز همکاری داشت.



خسرو گلسرخی - ۱۳۴۴

خسرو زبان فرانسه را از دایی‌اش، علی وحید، آموخت و از همین زمان آثاری را ترجمه کرد که مهم‌ترین آن‌ها مقاله‌ای از «لوسین گلدمن»، نظریه پرداز رومانیایی الاصل فرانسوی بود که در جنگ «چاپار» منتشر شد و برای نخستین بار وی را به جامعه‌ی ادبی ایران شناساند. کار جدی او در شعر از سال ۴۵ شروع شد.



در روز پنجشنبه ۷/اسفندماه/۱۳۴۸ با «عاطفه گرگین»، شاعر و نویسنده‌ی هم‌فکرش، ازدواج کرد. زندگی در کنار عاطفه و تاثیرپذیری از افکار او آثار گلسرخی را غنی‌تر کرد؛ به گونه‌ای که دوران شکوفایی فکری و خلاقیت او در مطبوعات در سال‌های ۴۸ تا ۵۲ است.

خسرو گلسرخی، مراسم ازدواج ۱۳۴۸



در سال ۱۳۴۹ تنها فرزند عاطفه و خسرو به دنیا آمد. آن‌ها پسرشان را دامون نام نهادند. خسرو ۴ سال در کنار همسرش زندگی کرد و در سال ۱۳۵۲ ه.ش. به جرم سیاسی دستگیر و راهی زندان شاه شد. مدتی پس از دستگیری او، عاطفه نیز دستگیر و در دادگاه نظامی به ۴ سال زندان محکوم شد. با به زندان افتادن او سرپرستی دامون به برادرش سپرده شد.

خسرو گلسرخی - کیهان - ۱۳۵۰

هیچ اثری از خسرو در زمان حیاتش، به جز آن‌چه در مطبوعات و جُنگ‌ها انتشار یافت، به صورت کتاب چاپ نشد. تنها چیزی که می‌توان به عنوان کتاب چاپ شده در میان نوشته‌های او سراغ گرفت، مقاله‌ای است با عنوان «سیاست هنر، سیاست شعر»؛ این مقاله برای نخستین بار به صورت جزوه از سوی انتشارات «کتاب نمونه» به مدیریت «بیژن اسدی پور» انجام گرفت.

سپس «کاوه گوهرین» مجموعه‌ی آثار خسرو را در دو مجموعه به نام‌های «دستی میان دشنه و دل» و «من در کجای جهان ایستاده‌ام» چاپ کرد. خسرو برای چاپ کتاب‌هایش با «کتاب نمونه» قرارداد بسته بود که به انجام نرسید و بعدها یکی از این دو مجموعه، با نام انتخابی خود گلسرخی «ای سرزمین من» چاپ شد. انتخاب نام «پرنده‌ی خیس» برای مجموعه‌ی دوم به توصیه‌ی «عمران صلاحی» انجام شده است. «عمران صلاحی» و «بیژن اسدی پور» که از دوستان گلسرخی بودند تأکید کرده‌اند که خسرو قصد داشت این نام را بر مجموعه‌ای از شعرهایش بگذارد.

بیشترین علت دستگیری گلسرخی عضویت در محفل سیاسی کوچکی بود که گلسرخی با انتظارات پرشوری به آن روی آورد و با آزمون‌های تلخی به آن پشت کرد. دستگیری گلسرخی برای خودش بیش از همه نامنتظره و غافل‌گیرکننده بود.

در همان آغاز ورود به آن محفل او متوجه شد که جز حرف و خیال‌بافی و احیاناً چپ‌روی‌های نمایشی و خطرناک هیچ نیست. در آغاز ورود به آن جمعیت کذایی برای این که همسر و تنها پسرش را از این گرداب دور کند، ظاهراً از خانواده‌ی خود برید و با عاطفه گرگین تبانی کرد و کوشید تا در انظار این‌گونه جلوه دهد که به علت اختلاف و عدم تفاهم جدا از خانواده‌ی خود زندگی می‌کند و این رشته‌ی خانوادگی در حال گسستن است. عاطفه در این ظاهرسازی مصلحتی او را یاری می‌داد. هنگامی که ساواک به این محفل راه یافت، نزدیک

به یک سال می‌شد که گلسرخی با آن قطع رابطه کرده بود. هنگامی که اعضای محفل دستگیر شدند، دژخیمان ساواک به سراغ او آمدند و بازداشتش کردند.

گلسرخی پیش از آن که به دادگاه برود محکوم شده بود. حکم اعدام او در شکنجه‌گاه «شاه - ساواک» صادر شد. هنگامی که تازیانه، اجاق برقی و شوک الکتریکی دژخیم در پیکر پهلوانیش کارگر نیفتاد و وعده‌های شیرین و تهدید رعب‌انگیز و تحقیرهای روانی، چون سحر و افسون در برابر ایمان راسخ او باطل شد، زنده ماندن او دیگر خطرناک بود.

از چند روز پیش از تشکیل محکمه، ساواک، شعبده‌بازی وقیحی را صحنه‌آرایی کرد؛ روزنامه‌های دستوری یورش به متهمانی را که هنوز مجرم بودن آنها در هیچ مرجع قضایی و قانونی محرز نشده بود، آغاز کردند. ساواک اجتماعات و تظاهرات ساختگی راه انداخت تا به اصطلاح خشم و انزجار توده‌ها را از متهمان و مقاصد و آرمان‌های آنها نمایش دهد. اما مردم از کنار این نمایش‌نامه‌های کهنه و بی‌رونق بی‌تفاوت و یا با پوزخند می‌گذشتند (شکرگزاری ترور انجام نشده‌ی شاه از سوی گروهی که گلسرخی با محفل آنان در ارتباط بود و درباره‌ی این ترور صحبت کرده بودند!).

دادگاه بدوی دادگاه نظامی گلسرخی و دوست هم‌رزمش کرامت‌اله دانشیان و دفاعیه‌ای که خسرو گلسرخی انجام داد، هنوز در پیکره‌ی تاریخ ایران می‌درخشد و یکی از صحنه‌های باشکوه ایستادگی بر سر آرمان تا پای جان است.

تاریخچه‌ی پخش فیلم دفاعیات گلسرخی

فیلم دفاعیات خسرو گلسرخی یک‌بار در زمان شاه با سانسور پخش شد، دلیل اصلی پخش این دادگاه برگزاری همزمان کنفرانس حقوق بشر در تهران بود شاه می‌خواست با پخش این دادگاه تبلیغات هدمندی را اجرا کند. این فیلم پس از پیروزی انقلاب در پنجمین سالگرد اعدام او در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ به صورت کامل‌تر پخش شد پس از آن در تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۸ در ساعت ۲۳:۱۵ در برنامه‌ای با عنوان «فوق‌العاده» با سانسور و حذف بخش‌های عمده‌ای که درباره‌ی آزادی بیان و عقاید مارکسیستی است پخش شد و پس از آن آقای دکتر ازغدی درباره‌ی افکار او با سوگیری ضد مارکسیستی در موزه‌ی «عبرت تاریخ» -شکنجه‌گاه ساواک- سخنرانی

کرد!

روز پس از آن به دلیل درخواست‌های گسترده‌ی مردم دوباره فیلم با همان ترتیب پخش شد، صدا و سیما با پخش گوشه‌ها و بریدن بخش‌های کارای آن عملاً دفاعیات و خود گلسرخی را تحریف کرد و با تکیه بر سخنان گلسرخی مبنی بر احترام به اسلام حقیقی بر شعور مخاطب خود توهین کرد. این در حالی است که متن کامل دفاعیات وی با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در کتاب‌های «خسته‌تر از همیشه» و «شوکران» به چاپ رسیده است! در زیر آن **بخش از متن که به رنگ قرمز نوشته شده، بخش‌های بریده و سانسور شده است.**



نمای دادگاه خسرو گلسرخی

متن کامل دفاعیه‌ی خسرو گلسرخی در دادگاه بدوی

این استعمار

این جامه‌ی سیاه معلق را

چگونه پیوندی ست

با سرزمین من؟!!

آن کس که سوگوار کرد خاک مر

آیا شکست

در رفت و آمدِ حملِ این همه تاراج؟



ای سرزمین من

این سرزمین من چه بی دریغ بود
که سایه‌ی مطبوع خویش ر
بر شانه‌های ذوالاكتاف پهن کرد
و باغ‌ها میان عطش سوخت
و از شانه‌ها طناب گذر کرد
این سرزمین من چه بی دریغ بود

ثقل زمین کجاست؟
من در کجای جهان ایستاده‌ام؟
- با باری ز فریادهای خفته و خونین -
ای سرزمین من!
من در کجای جهان ایستاده‌ام!؟

□

انما الحیاء و عقیده الجهاد ...

سخنم را با گفته‌ای از مولا حسین، شهید بزرگ خلق‌های خاورمیانه آغاز می‌کنم.
من که یک مارکسیست - لنینیست هستم، برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جست‌وجو
آن‌گاه به سوسیالیسم رسیدم.



من برای جانم چانه نمی‌زنم

من در این دادگاه، برای جانم چانه نمی‌زنم، و حتی برای عمرم. من قطره‌ای ناچیز از عظمت و حرمان خلق‌های مبارز ایران هستم. **خلقی که مزدک‌ها و مازیارها و بابک‌ها، یعقوب لیث‌ها، ستارها و حیدر عمو اوغلی‌ها، پسیان‌ها و میرزا کوچک‌خان‌ها، آرانی‌ها و روزبه‌ها و وارطان‌ها داشته است.** آری، من برای جانم چانه نمی‌زنم، چرا که فرزند خلقی مبارز و دلاور هستم.

از اسلام سخنم را آغاز کردم. اسلام حقیقی در ایران همواره دین خود را به جنبش‌های رهایی‌بخش ایران پرداخته است. «سید عبدالله بهبهانی» ها و «شیخ محمد خیابانی» ها، نمودار صادق این جنبش‌ها هستند، و امروز نیز اسلام حقیقی، دین خود را به جنبش‌های آزادی‌بخش ملی ایران ادا می‌کند. هنگامی که «مارکس» می‌گوید: «در یک جامعه‌ی طبقاتی، ثروت در سویی انباشته می‌شود و فقر و گرسنگی و فلاکت در سویی دیگر، در حالی که مولد ثروت، طبقه‌ی محروم است»، و «مولا علی» می‌گوید: «قصری برپا نمی‌شود، مگر آن که هزاران نفر فقیر گردند»، **در این دو گفته** نزدیکی‌های بسیاری وجود دارد. **چنین است که می‌توان در این لحظه از تاریخ، از «مولا علی» به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد، و نیز از «سلمان پارسی» ها و «اباذر غفاری» ها.**



آن چه که در تداوم تاریخ تکرار شد

زندگی «مولا حسین»، نمودار زندگی اکنونی ماست، که جان بر کف، برای خلق‌های محروم میهن خود، در این دادگاه محاکمه می‌شویم! او در اقلیت بود و یزید، بارگاه، قشون، حکومت و قدرت داشت. او ایستاد و شهید شد، هرچند یزید گوشه‌ای از تاریخ را اشغال کرد؛ ولی آن چه که در تداوم تاریخ تکرار شد، راه «مولا حسین» و پایداری او بود، نه حکومت یزید. آن چه را که خلق‌ها تکرار کردند و می‌کنند، راه «مولا حسین است!».

بدین گونه است که در یک جامعه‌ی مارکسیستی، اسلام حقیقی به عنوان یک روبنا قابل توجیه است و ما نیز چنین اسلامی را، اسلام حسینی و اسلام علی را، تأیید می‌کنیم.

اتهام سیاسی در ایران، نیازمند اسناد و مدارک نیست. خود من نمونه‌ی صادق این گونه متهم سیاسی در ایران هستم.

در فروردین ماه، چنان که در کیفرخواست آمده، به اتهام تشکیل یک گروه کمونیستی، که حتی یک کتاب نخوانده است، دستگیر می‌شوم، تحت شکنجه قرار می‌گیرم [در این لحظه کسی از میان جمع فریاد می‌زند: «دروغ!»] و خون ادرار می‌کنم. بعد مرا به زندان دیگری منتقل می‌کنند. آن گاه هفت ماه بعد، دوباره تحت بازجویی قرار می‌گیرم که توطئه کرده‌ام! دو سال پیش حرف زده‌ام و اینک به عنوان توطئه‌گر در این دادگاه محاکمه می‌شوم؛ اتهام سیاسی در ایران این است.



من برای جانم چانه نمی‌زنم

زندان‌های ایران پر است از جوانان و نوجوانانی که به اتهام اندیشیدن و فکر کردن و کتاب خواندن، توقیف و شکنجه و زندانی می‌شوند.

آقای رییس دادگاه!

همین دادگاه‌های شما آن‌ها را محکوم به زندان می‌کند. آنان وقتی که به زندان می‌روند و برمی‌گردند، دیگر کتاب را کنار می‌گذارند و مسلسل به دست می‌گیرند.

باید به دنبال علل اساسی گشت. معلول‌ها فقط ما را وادار به گلایه می‌کنند. چنین است که آن چه ما در اطراف خود می‌بینیم، فقط گلایه است.

در ایران، انسان را به خاطر داشتن فکر و اندیشیدن محاکمه می‌کنند.

چنان‌که گفتم، من از خلقم جدا نیستم، ولی نمونه‌ی صادق آن هستم. این نوع برخورد با یک جوان، کسی که اندیشه می‌کند، یادآور انگیزسیون و تفتیش عقاید قرون وسطایی است.

یک سازمان عریض بوروکراسی تحت عنوان «فرهنگ و هنر» وجود دارد که تنها یک بخش آن فعال است و آن بخش سانسور است که به نام اداره‌ی نگارش خوانده می‌شود. هر کتابی قبل از انتشار به سانسور سپرده می‌شود، درحالی‌که در هیچ‌کجای دنیا چنین رسمی نیست و بدین‌گونه است که فرهنگ مومیایی شده که برخاسته از روابط تولیدی بورژوازی کمپرادور در ایران است، در جامعه مستقر گردیده است و کتاب و اندیشه‌ی مترقی و پویا را با سانسور شدید خود خفه می‌کند.

ولی آیا با تمام این اعمالی که صورت می‌گیرد، با تمام این خفقان، می‌توان جلوی این اندیشه را گرفت؟ آیا در تاریخ، شما چنین نموداری دارید؟

خلق قهرمان «ویتنام»، نمودار صادق آن است. پیکار می‌کند و می‌جنگد و پوزه‌ی تمدن ب - ۵۲ آمریکا را بر زمین می‌مالد.

در ایران ما با ترور افکار و عقاید روبه‌رو هستیم.

در ایران، حتی به زبان‌های بالنده‌ی خلق‌های ما، مثل خلق‌های بلوچ، ترک و کرد، اجازه‌ی انتشار به زبان اصلی نمی‌دهند، چرا که واضح است آن‌چه که باید به خلق‌های ایران تحمیل گردد، همانا فرهنگ سوغاتی امپریالیسم آمریکا، که در دستگاه حاکمه‌ی ایران بسته‌بندی می‌شود، می‌باشد.

توطئه‌های امپریالیسم هر روز به گونه‌ای ظاهر می‌شود. اگر شما زمانی که نیروهای آزادی‌بخش الجزایر مبارزه می‌کردند، آن زمان را در نظر بگیرید، خلق الجزایر با دشمن خود رو در رو بود. یعنی سرباز، افسر، و گشتی‌های فرانسوی را می‌دید و می‌دانست دشمن این است؛ ولی در کشورهای

نظیر ایران، دشمن مرئی نیست، بلکه فی‌المثل در لباس «احمد آقای آژدان» دشمن را فرو می‌کنند که خلق نداند دشمنش کیست.

در این جا آقای دادستان، اشاره‌ای به رفرم اصلاحات ارضی کردند و دهقانان و خان‌ها؛ که ما می‌خواهیم بیاییم و به جای دهقان‌ها، بار دیگر خان‌ها را بگذاریم. این یک اصل بدیهی و بسیار ساده‌ی تکامل اجتماعی است که نظام‌ها غیر قابل برگشتند. یعنی هنگامی که دوران برده‌داری تمام می‌شود، هنگامی که عمر فئودالیسم به سر می‌رسد، نظام بورژوازی در می‌رسد. اصلاحات در ایران، تنها کاری که کرده، راه‌گشایی برای مصرفی کردن جامعه و آب کردن اضافه تولید بُنجل امپریالیسمه. در گذشته، اگر دهقان تنها با خان طرف بود، حالا با چند خان طرفه: شرکت‌های زراعی و شرکت‌های تعاونی.

امپریالیسم در جوامعی مثل ایران، برای این که جلودار انقلابات توده‌ای بشود، ناگزیر است که به رفرم‌هایی دست بزند!

آقای رییس دادگاه!

کدام شرافت‌مندی است که در گوشه و کنار تهران، مثل نظام آباد، مثل پل امامزاده معصوم، مثل میدان شوش، مثل دروازه غار، برود و با کسانی که دستمال زیر سر دارند، صحبت کند و بپرسد شما از کجا آمده‌اید؟! چه می‌کنید؟! می‌گویند ما فرار کرده‌ایم. می‌گویند ما فرار کرده‌ایم از چه؟! از قرضی که داشته‌ایم و نمی‌توانستیم بپردازیم.

اصلاحات ارضی درست است که قشر خرده مالک را به وجود می‌آورد، ولی در سیر حرکت طبقاتی، این ماندنی نیست: خرده مالکی که با مأموران دولتی می‌سازد، نزدیک‌تر است، ثروتمندتر است و آرام آرام مالک‌های دیگر را می‌خورد! در نتیجه ما نمی‌توانیم بگوییم که فئودالیسم در ایران از بین رفته! درست است که شیوه‌ی تولیدی مقداری دگرگون شده، ولی از بین نرفته! مگر همان فئودال‌ها نیستند که الآن دارند بر ما حکومت می‌کنند؟! همان فئودال‌های سابق هستند. حالا برای امپریالیسم دلالی می‌کنند: بورژوا کمپرادور شرکت‌های سهامی زراعی و شرکت‌های تعاونی، که بیشتر به خاطر میلیتاریزه کردن ایران به کار گرفته شده تا کدخداهای!

ا در این لحظه، یادداشتی به رییس دادگاه داده می‌شود و رییس دادگاه بعد از خواندن یادداشت می‌گوید:

- (رییس دادگاه نظامی :) «از شما خواهش می‌کنم از خودتان دفاع کنید!»

- (خسرو گل‌سرخ:) «من دارم از خلقم دفاع می‌کنم!»

- (رییس دادگاه نظامی:) «شما به عنوان آخرین دفاع، از خودتان دفاع بکنید و چیزی هم از من نپرسید. به عنوان آخرین دفاع اخطار شد که مطالبی - در آن چه به نفع خودتان می‌دانید - در مورد اتهام بفرمایید!»

- (خسرو گل‌سرخ:) «من به نفع خودم هیچی ندارم بگم! ؛ من فقط به نفع خلقم حرف می‌زنم! ؛ اگر این آزادی وجود ندارد که من حرف بزنم، می‌توانم بروم بنشینم!»

- (رییس دادگاه نظامی :) «شما همان قدر آزادی دارید که از خودتان، به عنوان آخرین دفاع، دفاع کنید.»

- (خسرو گل‌سرخ [با خشم و غرور]:) «من می‌نشینم. من صحبت نمی‌کنم!»

- (رییس دادگاه نظامی :) «بفرمایید!»

[خسرو گل‌سرخ، با غرور و خروشنده‌گی که در چهره‌اش آشکار است، می‌رود و می‌نشیند.]

دادگاه تجدید نظر نظامی تکرار ملال آور معرکه‌ی نظامی دادگاه بدوی بود، اما در فاصله‌ی این دو دادگاه نام گل‌سرخ و دانشیان مانند داستان‌های جذاب ملی دهان به دهان گشت و تکرار شد و در هریک از این تکرار شدن‌ها تصویر ذهنی آن‌ها بیشتر درهاله‌ای از نور و افتخار فرو رفت. در حالی که قهرمانان ما به سفر بی پایان خود در قلب توده ادامه می‌دادند، دستگاه‌های رژیم خبط بزرگی مرتکب شدند. آن‌ها بلندگوهای رادیو،

دوربین‌های تلویزیون و خبرنگاران دست‌آموز مطبوعات وطنی را به صحن دادگاه بردند. به خیال خود آش چرب و لذیذی برای دهان گشاد تبلیغات درباری می‌پختند، اما این آش آن قدر گرم از اجاق پایین آمد که دهان آشپز باشی خود را سوزاند.

از دوازده نفر متهم دادگاه تجدید نظر، هشت نفرشان با اشک و لابه و زاری تقاضای عفو کردند. آن‌ها به سجده در آمدند، به دست جلاد بوسه زدند، چکمه‌های دیکتاتور را لیسیدند و آزادی جسم گرم زده و حقیرشان را گدایی کردند.

شکوه فرهنگ گفت: «موج پشیمانی و شرم‌ساری همه‌ی وجودم را دربر گرفته است.»

ابراهیم فرهنگ رازی گفت: «از این که نتوانستم اقدامی در جهت خنثی کردن افکار پلید توطئه‌گران انجام دهم، با تمام وجود خود را گناهکار می‌دانم.»

رحمت اله جمشیدی گفت: «ایدیولوژی مارکسیست‌ها تنها می‌تواند وسیله‌ی خوبی برای ویرانگری باشد، این‌جا موضوع تخدیر افکار انسانی مطرح است.»

مریم اتحادیه گفت: «دستگیری من سیلی محکمی بود که چشمانم را باز کرد. یخ‌های ذهنم آب شدند و فهمیدم که کورکورانه به راه خطرناکی می‌رفتم.»

طیفور بطحایی به حبس ابد محکوم شد

عباس علی سمکار به حبس ابد محکوم شد

رضا علامه زاده به حبس ابد محکوم شد



به نام نامی مردم

متن دفاعیه‌ی خسرو گلسرخی در دادگاه تجدید نظر

«به نام نامی مردم ، من در دادگاهی که نه قانونی بودن و نه صلاحیت آن را قبول دارم، از خودم دفاع نمی‌کنم. به عنوان یک مارکسیست خطابم با خلق و تاریخ است. هر چه شما بر من بیشتر بتازید، من بیشتر بر خودم می‌بالم، چرا که هر چه از شما دورتر باشم به مردم نزدیک‌ترم . هر چه کینه‌ی شما به من و عقیده‌ام شدیدتر باشد لطف و حمایت توده از من قوی‌تر است. حتی اگر مرا به گور بسپارید - که خواهید سپرد - مردم از جسدم پرچم و سرود می‌سازند.»

[رییس دادگاه با به صدا در آوردن زنگ، دنباله‌ی مدافعات گلسرخی را قطع کرد. سرهنگ غفارزاده با صدایی که سعی می‌کرد مثل یک دستور خشک و جدی باشد گفت:]

— فقط از خودتان دفاع کنید. حاشیه رفتن و تبلیغات مرامی را کنار بگذارید.
[و به ماده‌ی ۱۱۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش استناد کرد.]

- [گلسرخی پوزخند زد] از حرف‌های من می‌ترسید؟

- [رییس دادگاه با عصبانیت فریاد زد] به شما دستور می‌دهم که ساکت شوید. بنشینید!

- [با هیجان] به من دستور ندهید. بروید به سرجوخه‌ها و گروهبان‌هایتان دستور بدهید. خیال نمی‌کنم صدای من آن قدر بلند باشد که بتواند وجدان خفته‌ای را بیدار کند. خوف نکنید. می‌بینید که در دادگاه به اصطلاح محترم هم سرنیزه‌ها از شما حمایت می‌کنند.

[او در حالی که می‌نشست با سر به ردیف سربازان مسلحی که دور تا دور دادگاه ایستاده بودند اشاره کرد.]

جامعه‌ی ایران باید بداند که من در این‌جا صرفاً به خاطر داشتن افکار مارکسیستی محاکمه و محکوم به مرگ می‌شوم. جرم من نه توطئه و سوءقصد، بلکه عقاید من است. من در این محکمه که آقایان روزنامه‌نویس خارجی هم در آن حضور دارند، علیه این دادگاه، علیه سازندگان این پرونده و علیه صادرکنندگان بی‌مسئولیت رأی دادگاه عادی اعلام جرم می‌کنم. من تمام مراجع و کمیته‌ها و سازمان‌های حقوقی و قضایی جهان را به بذل توجه به این صحنه سازی‌ها، به این جنایت دولتی که در شرف وقوع است دعوت می‌کنم. این مسأله‌ای است که در واقع باید به آن توجه شود. دادگاه نظامی حتی این زحمت را به خود نداده که پرونده‌ی مرا بخواند. من که یک مارکسیست - لنینیست هستم، به شریعت اسلام ارج می‌گذارم و عقیده‌ام را که برای آن می‌میرم با صدای بلند فریاد می‌زنم که:

در هیچ کجای دنیا، در کشورهای وابسته و تحت سلطه‌ی استعمار چون کشور ما، حکومت واقعا ملی نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر آن‌که نخست یک زیربنای مارکسیستی در جامعه به وجود آید. پس از گلسرخی صدای بی‌تزلزل کرامت‌اله دانشیان در دادگاه پیچید و پس از او در دادگاه همهمه شد.

وقتی منشی دادگاه نظامی حکم اعدام گلسرخی و دانشیان را خواند، آن دو تنها لبخند زدند، بعد دست یکدیگر را به گرمی فشردند و در آغوش هم رفتند.

[گلسرخی گفت: رفیق!]

[دانشیان تکرار کرد: بهترین رفیقم!]

حکم اعدام گلسرخی و دانشیان تایید شد.

در ظرف چند روز تمامی مجلات و نشریاتی که در گذشته‌های دور و نزدیک اشعار و مقالات و انتقادات او را با نام واقعی یا با امضای مستعار «دامون» چاپ کرده بودند، به چند برابر قیمت روی جلد به فروش رسیدند. در طی چند ماه در حدود ۵۰ هزار نسخه از کتاب او به نام «سیاست هنر، سیاست شعر»، به صورت نیمه علنی و یا مخفی چاپ شد و به فروش رفت.

ساواک که از بازتاب گسترده و پرولوله‌ی نام گلسرخی و دانشیان و رشد روزافزون اشباح انقلابی آن‌ها دست و پای خود را گم کرده بود، پیشنهاد داد که از شاه تقاضای عفو کنند. ساواک به آن‌ها قول داد که در صورت چنین تقاضایی تخفیف‌های ویژه در مجازات‌شان منظور می‌شود، که گلسرخی نپذیرفت. ساواک از در دیگری وارد شد؛ به گلسرخی پیشنهاد شد که دامون پسرش را در یک ملاقات خصوصی بپذیرد. اما گلسرخی به این پیشنهاد هم پاسخ منفی داد.



نیم‌رخ خسرو گلسرخی

او در سحرگاه روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ به جرم شرکت در طرح گروگانگیری رضا پهلوی - علی‌رغم این که به خاطر بودن در زندان ساواک هرگز نمی‌توانست چنین کاری را انجام دهد - به همراه دوست هم‌رزمش کرامت‌اله دانشیان و به خاطر عقاید مارکسیستی و دفاع از عقایدش و محکوم کردن شاه و اعمال رژیمش در دادگاه نظامی به اعدام محکوم و سپیده‌دم سحرگاه ۲۹ بهمن در میدان چیتگر تهران تیرباران شدند.

خسرو را به چوبه‌ی اعدام می‌بندند. هنوز لب‌خند می‌زند. رفیقش دانشیان را زودتر از او به چوبه بسته‌اند. حالا دارند دستمال سفیدی را که از چرک و کهنگی به زردی می‌زند به چشم‌هایش می‌بندند.

خسرو است که حرف می‌زند:

- می‌ترسی؟

دانشیان شانه‌هایش را بالا می‌اندازد:

- وقت فکر کردن به ترس را ندارم.

خسرو با یک نفس عمیق هوای تازه و شاداب سحر را با عطش حریصانه‌ای می‌بلعد. سربازی که چشم‌های

دانشیان را می‌بست از کار خود فارغ شده و به طرف خسرو می‌آید.

این خسرو است که حرف می‌زند:

- داداش، چشم‌های مرا نبند. می‌خواهم طلوع خورشید را تماشا کنم.
و با نگاهش به گوشه‌ی آسمان باز که از نخستین نفس‌های گرم آفتاب برافروخته و نارنجی شده، اشاره می‌کند.

مزار خسرو گلسرخی قطعه‌ی ۳۳ بهشت زهرا



او هم اکنون به همراه تنی چند از دیگر مبارزان زمان شاه مانند کرامت‌اله دانشیان - دوست و هم‌رزمش که با او اعدام شد - محمد حنیف نژاد، سعید محسن، علی اصغر بدیع‌زادگان - از پایه‌گذاران سازمان مجاهدین - و علی میهن دوست - از اعضای کادر مرکزی سازمان مجاهدین - و گروه بیژن جزنی - که به همراه ۸ نفر دیگر از همراهانش در ۳۰ فروردین ۵۴ در تپه‌های اوین کشته شدند - در قطعه‌ی ۳۳ بهشت زهرا به خاک سپرده شده‌اند.

وصیت نامه

«من یک فدایی خلق ایران هستم و شناس‌نامه‌ی من جز عشق به مردم چیزی دیگر نیست. من خونم را به توده‌های گرسنه و پابرنه‌های ایران تقدیم می‌کنم و شما آقایان فاشیست‌ها که خلق ایران را بی هیچ مدرکی به قتل گاه می‌فرستید ایمان داشته باشید که خلق محروم ایران انتقام خون فرزندان خود را خواهد گرفت. شما ایمان داشته باشید از هر قطره‌ی خون ما صدها فدایی برمی‌خیزد و روزی قلب همه‌ی شما را خواهد شکافت. شما ایمان داشته باشید که حکومت غیر قانونی ایران که در ۲۸ سیاه مرداد به خلق ایران توسط آمریکا تحمیل شده در حال احتضار است و دیر یا زود با انقلاب قهرآمیز توده‌های ستم کشیده‌ی ایران درو و واژگون خواهد شد.

و ضمناً یک حلقه‌ی پلاتین و مبلغ ۱۲۰۰ ریال وجه نقد به خانواده‌ام یا همسرم بدهند. خون ما پیرهن کارگران؛ خون ما پیرهن دهقانان؛ خون ما پیرهن سربازان؛ خون ما پرچم خاک ماست.»

شاعر و نویسنده‌ی خلق ایران
خسرو گل‌سرخ‌ی <امضا>

نماینده‌ی دادستانی ارتش سرگرد قیائی.
فرمانده‌ی گردان زندان سروان حسن‌زاده.
افسر اطلاعات سروان جاوید نسب.
قاضی عسگر صادق متقی، نماینده‌ی شهربانی

قتل گلسرخی موج عظیمی در شعر سیاسی ایجاد کرد و اشعار فراوانی در ستایش و سوگش سروده شد که نمونه‌ای از آن را می‌خوانیم :

«شکاف» شعر از: احمد شاملو



احمد شاملو

زاده شدن
برنیزه‌ی تاریک
همچون میلادِ گشاده‌ی زخمی.
سِفْرِ یگانه‌ی فرصت را
سراسر
در سلسله پیمودن.
برشعله‌ی خویش
سوختن

تاجرقه‌ی واپسین،
برشعله‌ی حرمتی
که درخاک راهش
یافته‌اند

بردگان
این چنین‌اند.

این چنین سرخ و لوند
برخار بوته‌ی خون
شکفتن

وینچنین گردن فراز
برتازیانه زارِ تحقیر
گذشتن

و راه را تاغایتِ نفرت

بریدن.
آه، از که سخن می‌گوییم؟
ما بی چرا زندگانیم
آنان به چرا مرگِ خود آگاه‌هان‌اند.

کتاب شناسی

عنوان	نام پدیدآورنده	انتشارات-چاپ	سال چاپ
واپسین دم استعمار / اثر فرانتس فانون	خسرو کاتوزیان	توس - چاپ اول	۱۳۵۲
سیاست هنر، سیاست شعر	خ - گلserخی	توس - چاپ دوم	۱۳۶۹
مجموعه‌ای از شعر و نقد و ترجمه و مصاحبه	بزرگ خضرای	کتاب نمونه	۱۳۵۷
حماسه‌ی خسرو گلserخی	رحمان هاتفی «حیدر مهرگان» «سیامک»	مالویل	۱۳۵۷
گزیده‌ی اشعار	به کوشش مجید روشن‌گر	چاپ اول - مروارید	۱۳۵۸

	چاپ سوم - مروارید		بیشه‌ی بیدار « مجموعه‌ی شعرها و مقاله‌ها »
۱۳۵۸		خسرو تهرانی	نوگرایی (نیما) و حقیقت خاکی
۱۳۵۸		خسرو تهرانی	ادبیات توده
۱۳۵۸	مروارید	به کوشش عاطفه گرگین	شعرهای خسرو گل‌سرخ‌ی
۱۳۷۵	فرهنگ کاوش	به کوشش کاوه گوهرین	دستی میان دشنه و دل: مجموعه نوشته‌های پراکنده «دفتر اول از مقالات»
۱۳۷۶	فرهنگ کاوش	به کوشش کاوه گوهرین	من در کجای جهان ایستاده‌ام «دفتر دوم از مقالات»
۱۳۷۳	نگاه - چاپ اول نگاه - چاپ چهارم	به کوشش کاوه گوهرین	ای سرزمین من «دفتر اول از شعرها»
۱۳۷۴	فرهنگ کاوش	به کوشش کاوه گوهرین	پرنده‌ی خیس «دفتر دوم از شعرها»
		خسرو گل‌سرخ‌ی	این رسم توست که ایستاده بمیری
این کتاب به همراه حماسه‌ی خسرو گل‌سرخ‌ی نوشته‌ی آرمان؛ نوگرایی و حقیقت خاک نوشته‌ی خسرو گل‌سرخ‌ی؛ برگزیده‌ی اشعار خسرو گل‌سرخ‌ی به کوشش و انتخاب مجید روشنگر صحافی شده است.			دامون: یک منظومه‌ی بلند
۱۳۷۹	آفرینه	به‌اهتمام امیرشهریار امینیان	مردان شوکران: متن دفاعیات نخبگان سیاسی ایران
۱۳۸۰	آرویج - چاپ اول	به کوشش کاوه گوهرین	خسته‌تر از همیشه «مجموعه‌ی کامل سروده‌ها»
۱۳۸۳	آرویج - چاپ دوم		
۱۳۸۱	مهراندیش	عباس سماکار	من یک شورشی هستم خاطرات زندان